

LYRICLIT	Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 14 (50), Spring 2024 <a href="https://sanad.iau.ir/journal/lyriclit">https://sanad.iau.ir/journal/lyriclit</a> ISSN: 2717-0896 Doi: 10.71594/lyriclit.2024.979922
----------	---

Research Article

## Examining the Components of Black Poetry in Hushang Ebtehaj's Poems

**Ghamarzadeh, Mahnaz (Corresponding Author)**

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ilam Branch, Islamic Azad University,  
Ilam, Iran.

E-Mail: mahnazghamarzadeh@gmail.com

### Abstract

The term "black poetry" is attributed to a poem that recounts the negative and painful feelings and thoughts of a person. Contemporary poets and writers, influenced by some philosophical theories as well as the social and political situation of their society, turned to a kind of black and pessimistic romanticism and by repeatedly using concepts such as sadness, grief, despair, failure, loneliness, death and... black poetry created. In Iran, many poets and writers were affected by the political and social currents of the Pahlavi period, especially the 1953 Iranian coup d'état and the domination of tyranny and suffocation in the society, and they suffered despair and disappointment and expressed their discontentment in their poems by creating dark spaces and themes of sadness. Hushang Ebtehaj, Siavash Kasraei, Forough Farrokhzad, Mehdi Akhavan Sales, Nosrat Rahmani, Nader Naderpour, etc. were among these poets. In this research, the writer tries to find out how the components of black poetry appear in the poems of this contemporary poet by examining and analyzing the poems of Hushang Ebtehaj.

**Keywords:** literary criticism, lyrical literature, contemporary Iranian poetry, black poetry, Hushang Ebtahaj

**Citation:** Ghamarzadeh, M. (2024). Examining the Components of Black Poetry in Hushang Ebtehaj's Poems. Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 14 (50), 60-71. Doi: 10.71594/lyriclit.2024.979922

### Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Studies in Lyrical Language and Literature. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی  
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد  
سال چهاردهم، شماره پنجاه، بهار ۱۴۰۳، ص. ۶۰-۷۱

مقاله پژوهشی

## بررسی شاخصه‌های «شعر سیاه» در اشعار هوشنگ ابتهاج

مهناز قمرزاده<sup>۱</sup>

### چکیده

اصطلاح «شعر سیاه» به شعری گفته می‌شود که احساسات و افکار منفی و دردآلود انسان را بازگو کند. شاعران و نویسندگان معاصر، متأثر از برخی نظریات فلسفی و نیز اوضاع اجتماعی و سیاسی جامعه خود به نوعی رمانتیکسم سیاه و بدبینانه روی آوردند و با استفاده مکرر از مفاهیمی مانند غم، اندوه، ناامیدی، شکست، تنهایی، مرگ و ... شعر سیاه را پدید آوردند. در ایران، بسیاری از شاعران و نویسندگان متأثر از جریان‌های سیاسی و اجتماعی دوره پهلوی، به‌ویژه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سلطه استبداد و خفقان در جامعه، دچار یأس و ناامیدی و سرخوردگی شدند و در اشعارشان با خلق فضاهای سیاه و مضامین غم‌آلود، نارضایتی خود را از وضع موجود نشان دادند. هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرای، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان ثالث، نصرت رحمانی و نادر نادرپور از این شاعران بودند. نتیجه اینکه مرگ‌اندیشی در شعر ابتهاج در طی دوره اول (فردی) و دوره دوم (اجتماعی)، متفاوت است و شاعر در نخستین شعرهای خود بر اساس نگاه فردی و غم هجران یار، خواهان مرگ زودتر از موعد است تا او را از رنج زندگی برهاند؛ اما در دوره دوم و در کشاکش مبارزه با حکومت استبداد، مرگ در میدان جنگ و مردن چون مردان را بالاترین شجاعت می‌داند.

**کلیدواژه‌ها:** نقد ادبی، ادبیات غنایی، شعر معاصر ایران، شعر سیاه، هوشنگ ابتهاج.

۱. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران. mahnazghamarzadeh@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۹

## ۱. مقدمه

شاعران متعهد و دردآگاه، با توجه به تحولات سیاسی و اجتماعی دوره خود، با نگاهی انتقادی از شرایط نابسامان جامعه و ظلم حاکمان و استبداد آن‌ها سخن می‌گویند و اعتراض خود را نشان می‌دهند. سیمون دوبوار در تعریف ادبیات متعهد می‌گوید: «کسی که با عصر خود درگیر است و می‌کوشد تا با عمل یا با خشم خود یا با عصیان خود بر تاریخ مسلط شود، با دنیا روابطی غنی‌تر و عمیق‌تر از کسی دارد که از دنیا کناره می‌گیرد و به برج عاج پناه می‌برد. نویسنده نمی‌تواند خواننده را به چیزی دلبسته کند؛ مگر اینکه خود، حقیقتاً به آن چیز دل ببندد. اگر میدان دید او تنگ و حقیر باشد، دنیایی که به ما عرضه خواهد کرد، لاجرم تنگ و حقیر خواهد بود» (دوبوار، ۱۳۸۹: ۱۸۱).

جامعه ایران تحت تأثیر وقایع سیاسی متعددی همچون وقوع دو کودتای سیاسی که در دوره معاصر روی داد، با بحران‌های بسیاری مواجه شد. انقلاب مشروطه، از مهم‌ترین وقایعی بود که در تاریخ ایران به وقوع پیوست. این جنبش اجتماعی و سیاسی، تحولات وسیعی در ایران به وجود آورد. نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی دوران مظفرالدین شاه، ورشکستگی مالی دولت، آشفتگی دربار و نهادهای دولتی، زورگویی حکام و نبودن امنیت و عدالت اجتماعی، تن دادن به قراردادهای ننگین اقتصادی و سیاسی با دولت‌های بیگانه، ناکارآمدی سلطنت قاجار و فساد مزمن در ارکان دولت، جنگ‌های ایران و روس، اعزام دانشجویان ایرانی به خارج و آشنایی آنان با جوامع صنعتی و توسعه یافته، تأسیس دارالفنون، افزایش مطبوعات در ایران، پیدایش صنعت چاپ و رواج کتاب‌های چاپی در کشور، پیشرفت‌های دنیای غرب و رسیدن اخبار آن به ایران، عدالت‌خواهی، نوخواهی و نوگرایی مردم ایران و ... از جمله عوامل بسترساز وقوع انقلاب مشروطه در ایران بود (گودرزی، ۱۳۸۵: ۱۷)، اما وجود برخی عوامل موجب شد این انقلاب پس از مدت زمان کوتاهی، از اهداف خود منحرف شده و دچار شکست شود و حکومت استبداد دوباره در ایران ایجاد گردد.

رژیم رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تحت تأثیر شرایط جنگ جهانی دوم، از قدرت، برکنار می‌شود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ چهره‌ها تقریباً عبارتند از: نیما، خانلری، گلچین گیلانی (مجدالدین میرفخرایی)، توللی، افراشته، حمیدی، بهار، منوچهر شیبانی، شهریار، سایه، کسرائی، رحمانی، شاملو، شاهرودی (آینده) و نادرپور. اینها صداهای عمده‌ای است که شنیده می‌شود: صدای رمانتیک‌ها، سمبولیسم اجتماعی، صدای ادبیات کارگری و رئالیستی سنتی. اولین مسئله مهم و درون‌مایه شعر این دوره، رشد اندیشه‌های سوسیالیستی است. به علت در هم شکستن یک نظام استبدادی، نوعی رئالیسم اجتماعی، حمله به امپریالیسم، پرداختن به مفهوم امپریالیسم، مسائل جهان‌خواری، ستایش صلح و دشمنی با جنگ و ... مضمون رایج این روزگار می‌شود. در این دوره، انتقادهای سطحی دوره رضاشاهی جایش را به انتقادهای بنیادی می‌دهد و زبان به شعر محض نزدیک‌تر می‌شود. شاعر دوره قبل که از پیرامونش بی‌خبر بود و نمی‌دانست در همسایگی او چه می‌گذرد و نمی‌دانست در جهان چه خبر است، با جنگ جهانی از خواب بیدار می‌شود، روزنامه‌ها، نشریه‌ها و حزب‌ها درست می‌شود و انسان این دوره یک مرتبه چشم و گوشش باز می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۵۵-۵۸).

وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ موجب سرخوردگی و یأس مبارزان انقلابی می‌شود. این کودتا، تأثیر زیادی بر جامعه معاصر گذاشت؛ «هجوم دشمنان داخلی و خارجی به نهضتی که مردم آن را از آن خود می‌دانستند و انهدام حزب توده، سبب سرخوردگی و افسردگی شدید جامعه روشنفکری شد. بازار تریاک و هروئین و عرق رواج یافت و کیش خودکشی، جای آرزوهای واهی دست یافتن به بهشت روی زمین را گرفت» (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۶۶). شکست نهضت ملی موجب شد نویسندگان و شاعران - که غالباً روشنفکران مبارز بودند- به شدت سرخورده شوند. این شکست اجتماعی در نهاد بسیاری از آن‌ها منجر به شکست عاطفی شد و در مرحله بعدی به شکست فلسفی انجامید. «از سال سی و دو تا سی و پنج و شش،

نوعی فساد سیاه و بدبینی «بودلر وار» و بیمارگونه بر شعر فارسی حاکم شده بود و این البته به علت ظهور چند شاعر رمانتیک در عرصه شاعری بود که از آن جمله باید توللی، نادریپور و سایه را نام برد. در شعر این شعرا، زبانی ظریف، در خدمت روانی بیمار درآمده بود و چهره‌ای که از شاعر جلوه می‌کرد، قیافه‌ای تکیده و لاغر و مردنی بود که با پاهای لرزان، در بهار و تابستان و پاییز و زمستان، در زیر هر آسمان و بر بسط هر زمینی به دنبال معشوق زمینی شهوی و حشری، یا مخدری تسکین‌بخش و یا مرگی سیاه می‌گشت و شب و روز این در و آن در می‌زد» (براهنی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۸۸).

ادبیات معاصر ایران، پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با تحول چشمگیری مواجه شد. وجود خفقان و کنترل و سانسور حکومت باعث شد سمبولیسم در شعر و در رمان نمود بسیاری بیابد و مبارزه با استبداد در عرصه کلمات شکل بگیرد. در ادبیات معاصر ایران، شعر پس از کودتا اهمیت بسیار بالایی دارد. «شاعران مطرح آن دوران که اغلب دلبستگی هر چند اندک به حزب توده داشتند، در کلامشان بارها و بارها از کودتا یاد کردند و پرچمدار مبارزه با خفقان دستگاه حاکم شدند. جماعتی که در روزهای منتهی به سال ۱۳۳۲ در کافه‌های تهران دوره‌های کوچکی داشتند و در ذهن‌شان جامعه‌ای آرمانی ساخته بودند، مرتضی کیوان، مهدی اخوان ثالث، هوشنگ ابتهاج، احمد شاملو، سیاوش کسرایی و حتی نیما» (شاهین دژی، ۱۳۸۸: ۳۴۹).

بنابر آنچه در «ادوار شعر فارسی» آمده، چهره‌های این دوره، بعضی از همان چهره‌های اواخر دوره قبل هستند که در آن دوره خیلی جوان بودند و تازه کارشان را شروع کرده بودند. عده‌ای از آن‌ها هم جوان‌های تازه‌کاری هستند که بیشتر آثارشان بعد از ۲۸ مرداد عرضه شده است. این چهره‌ها بدون ترتیب خاصی از لحاظ اهمیت عبارتند از: اخوان ثالث، شاملو، نادریپور، مشیری، ابتهاج (سایه)، سیاوش کسرایی، -خود «نیما» هم هست که تا اواسط این دوره هنوز فعالیت ادبی دارد- محمد زهری، حسن هنرمندی و فروغ فرخزاد که دوره نخستین شاعری با آغاز این دوره شروع می‌شود و البته دوره تجارب خام شاعری اوست. توللی، گلچین گیلانی، خانلری، نصرت رحمانی و شاهرودی (آینده) هم هنوز هستند. مسائل اصلی و درون‌مایه‌های تازه‌ای که در قلمرو شعر این دوره عرصه می‌شود، بیش و کم عبارتند از: مسأله مرگ، مسأله یأس و ناامیدی عجیبی که بر شعر این دوره حاکم است. غالباً شعرا به مرگ می‌اندیشند و اصولاً یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر این دوره مسأله اندیشیدن شاعران به مرگ و حتی ستایش مرگ و ناامیدی عجیب و غریبی است که شاید بهترین پیغام‌گزارش -به‌حق- اخوان ثالث باشد. در نتیجه همین حس و مضمون مرگ و یأس، در کنار آن، مضمون دیگری رشد کرد و آن پناه بردن به افیون و میخانه و مستی و گریز از هشیاری و ستیز و مبارزه است. این ویژگی بیشتر در نتیجه یأس و شکست بعد از ۲۸ مرداد برای روشنفکران به وجود آمده بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۶۱-۶۰).

زرین کوب درباره مضامین سیاه و منفی که متأثر از ادبیات غرب، در ادبیات معاصر ایران نفوذ کرده، معتقد است: «هیچ عبارتی بهتر از ادبیات سیاه [Black Literature] مشخصات آثار ادبی قرن ما را نمی‌تواند بیان کند. ادبیات خشم و نفرت، ادبیات نومیدی و بی‌حاصلی کلمه مناسبی نیست... از آن جا که ادبیات یک نمود اجتماعی است، دنیای موجود را، دنیایی را که رو به زوال و انهدام دارد توصیف می‌کند. در چنین دنیایی جز نومیدی‌ها و افسردگی‌ها، جز بدبینی‌ها و سرگشتگی‌ها هیچ چیز واقعیت ندارد. از این روست که ادبیات قرن ما آن جا که مظهر واقعیت‌های اجتماعی است، جز ادبیات سیاه چیزی نیست و نمی‌تواند باشد» (زرین کوب، ۱۳۳۲: ۶۴). با این توضیحات بررسی اشعار شاعران از حیث توصیفات محیط پیرامون خود و میزان به‌کارگیری چنین اندیشه‌هایی در شعرشان ضروری می‌نماید. هوشنگ ابتهاج از زمره شاعران معروفیست که این مقوله در شعر او بررسی نشده است. در این پژوهش، سعی بر آن است با تکیه بر اشعار هوشنگ ابتهاج، درون‌مایه‌ها و مؤلفه‌های شعر سیاه در افکار و اشعار این شاعر معاصر مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و به این پرسش‌ها پاسخ دهد که: زمینه‌های

گرایش به شعر سیاه در زندگی و اندیشه هوشنگ ابتهاج چه بوده است؟ و مؤلفه‌های شعر سیاه در اشعار هوشنگ ابتهاج چگونه نمود یافته است؟

## ۱-۱. پیشینه پژوهش

بر اساس جست‌وجوهای انجام گرفته، در ارتباط با موضوع شعر سیاه در ادبیات ایران، پژوهش‌های مستقل و منسجم چندانی انجام نشده است و در تعداد معدودی از کتب نقد ادبی صرفاً به تعریف اصطلاحی این نوع ادبی به شکل کوتاه پرداخته شده است و تنها در دو مقاله به بررسی این گونه شعری در شعر معاصر ایران پرداخته شده که در آن‌ها اشعاری غیر از اشعار هوشنگ ابتهاج بررسی و تحلیل شده است و عبارتند از: «مقایسه شعر سیاه فروغ فرخزاد و نصرت رحمانی»، نوشته علی صفایی و علی احمدی (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی عوامل شعر سیاه در اشعار سیمین بهبهانی و نازک‌الملائک»، نوشته فاطمه اسماعیلی‌نیا و همکاران، (۱۳۹۶). درباره تحلیل اشعار هوشنگ ابتهاج، پژوهش‌های متعددی انجام گرفته که اشعار این شاعر از منظر سبک‌شناسی، دستور زبان و روابط بینامتنی بررسی شده و در هیچ یک از این آثار به مؤلفه‌های شعر سیاه در شعر این شاعر معاصر به طور منسجم و دقیق پرداخته نشده است. برخی از این پژوهش‌ها عبارتند از: «بررسی ساختار صوری زبان غزل‌های هوشنگ ابتهاج»، طیبه جعفری، ۱۳۸۵؛ «سایه حافظ در غزل‌های سایه (هوشنگ ابتهاج)»، عبدالرضا سیف و آزاد محمودی، ۱۳۸۴؛ «بررسی نشانه‌شناسی ساختارگرای شعر ارغوان هوشنگ ابتهاج»، سیدمحمد حسینی معصوم و شیرین آزموده، ۱۳۹۱؛ «روابط بینامتنی بین غزلیات حافظ و سایه»، مژگان مهدوی و فرهاد طهماسبی، ۱۳۹۴؛ «بررسی و تحلیل گونه‌های ادب غنایی در شعر هوشنگ ابتهاج»، سعید حسام‌پور و نوشین طالب‌زاده، ۱۳۹۶؛ «ساختارشنکی و تصویرسازی از طریق هنجارگریزی در اشعار نو هوشنگ ابتهاج»، سید محمد حسینی معصوم و شیرین آزموده، ۱۳۹۷؛ «تحلیل گفتمان سیاست و اجتماع در غزلیات هوشنگ ابتهاج (بر پایه نظریه ون‌دایک)»، محمدتقی یوسفی و لیلا هاشمیان، ۱۴۰۱؛ «بررسی تطبیقی تصویر زن در شعرهای احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج (با تأکید انگاره‌های اجتماعی)»، حسین لعل عارفی و همکاران، ۱۴۰۲. با توجه به آنچه که در بخش پیشینه پژوهش ذکر شد، تاکنون در هیچ اثری، به شکل منسجم و مستقل، به بررسی شعر سیاه و مؤلفه‌های آن در اشعار ابتهاج پرداخته نشده است و پژوهش حاضر از این جهت می‌تواند با دیدی متفاوت، جنبه‌های تازه‌ای از شعر هوشنگ ابتهاج را به مخاطب معرفی نماید.

## ۲. بحث

### ۱.۲. شعر سیاه

ادبیات و شعر غنایی، طیف وسیعی از مضامین و مفاهیم شاعرانه را دربرمی‌گیرد و بنا به نظر منتقدان ادبی، دامنه‌دارترین انواع شعر فارسی است که «از عشق و جوانی تا پیری و مرگ و غم‌ها و شادی‌های ناشی از حوادث روزگار، علائق انسان نسبت به خدا و خلق، وطن‌پرستی، مدح، هجو، عرفان و شطحیات، سوگندنامه‌ها، شکایت‌ها، خماریات، حبسیات، اخوانیات تا تفننات ادبی هجو، لغز و معما و ماده تاریخ، مناظره، وصف طبیعت و شهرها و ...» (رستگارفسایی، ۱۳۷۲: ۱۶۵) را شامل می‌شود.

در ادبیات غنایی، محور اصلی، گزارش عواطف شاعر و نمایش بازخورد شاعر نسبت به دنیای پیرامون وی است. اصطلاح «شعر سیاه» نیز به اشعاری که به بیان احساسات و افکار منفی انسان نسبت به خود و دنیای پیرامون او می‌پردازد، اطلاق می‌شود و بخشی از مفهوم وسیع ادبیات سیاه یا ادبیات معنا‌باخته را به خود اختصاص داده است و از جهت گزارش عواطف شاعر، -چه عواطف فردی و چه اجتماعی- با ادبیات غنایی پیوستگی دارد.

در کتب نقد ادبی در تعریف و شرح این نوع ادبی، مؤلفه‌های بسیاری بیان شده است که همگی بر پوچی و ناامیدی و شکست انسان‌ها تأکید دارد: «نگاه بدبینانه به انسان، نفی ارزش‌های انسانی، نفی هرگونه حرکت، شور و التهاب، آرمان‌خواهی، یأس و بدبینی و سرخوردگی از جامعه و موقعیت وجودی انسان، مرگ‌اندیشی، انزواطلبی و تأکید بر تنهایی انسان و توصیف ابتذال و جنبه‌های مضمزکننده وجود انسانی از جمله ویژگی‌های بارز جریان شعر سیاه است» (انوشه، ۱۳۸۱: ۵۲).

شیری، ادبیات و شعر سیاه را بدین‌گونه تعریف می‌کند: «ادبیات سیاه که درون‌مایه آن را رمانتیسم تلخ و سیاه تشکیل می‌دهد، در واقع، اعتراض انسان شکست خورده‌ای است که خود و جامعه‌اش را در معرض نابودی آمال و اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌ها می‌بیند و چاره‌ای جز پناه بردن به دنیای رمانتیک ندارد تا خود را از دغدغه‌های روحی و روانی نجات بخشد و به گونه‌ای اعتراض و عصیان خود را به گوش دیگران برساند» (شیری و دیگران، ۱۳۹۱: ۷۴). در واقع، اصل مشترک در تمامی تعاریفی که درباره این نوع شعر آمده، این است: «شعر سیاه که بر پایه نگاه یأس‌آلود، ناامیدانه و بدبینانه به زندگی شکل گرفته است، بیش از همه به تصویر و توصیف ناکامی و سرخوردگی انسان‌ها در رسیدن به آرمان‌هایشان می‌پردازد» (اسماعیلی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۷).

با توجه به تعاریف بیان شده، مؤلفه‌های شعر سیاه را می‌توان بدین‌گونه دسته‌بندی کرد: ۱. بی‌هدفی و پوچی، ۲. درد و رنج، ۳. یأس و ناامیدی، ۴. انزوا و تنهایی، ۵. مرگ‌اندیشی و خودکشی.

## ۲.۲. نگاهی کوتاه به زندگی و اندیشه هوشنگ ابتهاج

امیر هوشنگ ابتهاج، متخلص به «ه. ا. سایه»، یکی از شاعران برجسته معاصر ایران است که در سال ۱۳۰۶ در رشت به دنیا آمد. ابتهاج در هر دو زمینه شعر نو و شعر سنتی فعالیت داشته است؛ اما در عرصه شعر نو و نیمایی اشعار دلنشین‌تری سروده است. مجموعه شعرهای «نخستین نغمه‌ها» (۱۳۲۵)، «سراب» (۱۳۳۰)، «شبگیر» (۱۳۳۲)، «سیاه‌مشق» (۱۳۳۲)، «زمین» (۱۳۳۴)، «چند برگ از یلدا» (۱۳۴۴)، «یادگار خون سرو» (۱۳۶۰) و ... از آثار اوست.

ابتهاج، شاعری غزل‌سرا بود؛ اما روحیه حساس و دردآگاه او پس از گذشت مدت زمانی از دوران غزل‌سرایی به شعر اجتماعی گرایش پیدا می‌کند و همه دردهای او در درد انسان‌ها خلاصه می‌شود. او از این که مدتی در غفلت بوده و غزل‌سرایی می‌کرده، ابراز ندامت می‌کند و از این رو شخصی‌گرایی را رها می‌کند. او می‌گوید: «به هنگامی که خروش خشم و فریاد درد در پرده دل تو می‌آویزد، من برای دلم، برای عشق بیمارم، آواز خوانده‌ام. به هنگامی که نگاه آزاد مردان کشور من از پشت میله‌های زندان شعله می‌کشد، من برای نگاهی شعر ساخته‌ام که در آن عشق و هوس ترانه می‌زند و می‌رقصد. ... شعر من، همچون ناله مرغ شب، آواز اندوه و پریشانی و شکست شده است و من دیگر نمی‌خواهم که چنین باشد... دریچه قلبم را به روی آفتابی تازه و روشن می‌گشایم که هرگز غروب نکند. ... من آواز خویش را در دل این شب تنگ سر خواهم داد و این آواز را که سرگذشت رنج و رزم پر شکوه انسان‌هاست، از میان حصارهای ویران این شب خون‌آلود به گوش دورترین ستاره بیدار آسمان خواهم رساند ...» (به نقل از: شمس‌لنگرودی، ۱۳۷۳: ۴۷۳).

## ۳.۲. بررسی مؤلفه‌های شعر سیاه در اشعار هوشنگ ابتهاج

### ۱.۳.۲. بی‌هدفی و پوچی

مضمون بی‌هدفی و پوچی در اشعار سایه، در پی گسترش ظلم و بی‌عدالتی در جامعه و اعدام و زندانی شدن بسیاری از هنرمندان و نویسندگان و شاعران شکل گرفت و موجب شد ابتهاج همانند دیگر شاعران متعهد به خشم و یأس دچار گردد و دیدی بدبینانه نسبت به دنیا و زندگی در او ایجاد شود و او را به احساس بی‌هدفی و پوچی بکشاند:

«شگفت‌انگیز دنیایی است / دروغ و دشمنی فرمانروایی می‌کند آن جا/ طلا: این کیمیای خون انسان‌ها/ خدایی می‌کند آن جا/ شگفت‌انگیز دنیایی که همچون قرن‌های دور/ هنوز از ننگ آزار سیاهان دامن آلود است/ و در آنجا حق و انسان، حرف‌هایی پوچ و بی‌معنی است/ در آنجا رهزنی، آدمکشی، خونریزی آزاد است/ و دست و پای آزادی است در زنجیر» (ابتهاج، ۱۳۶۰: ۱۴۴).

تراژدی از دست دادن دوستان صمیمی در جریان مبارزه با حکومت پهلوی و شکنجه و اعدام آن‌ها، شاعر را دچار افسردگی و دلمردگی می‌کند و خوشی‌های زندگی را نادیده می‌گیرد:

«نه لب گشایدم از دل، نه دل کشد به نیند/ چه بی‌نشاط بهاری که بی‌رخ تو رسید! / نشان داغ دل ماست لاله‌ای که شکفت/ به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید ...» (همان، ۱۳۸۵: ۲۳۰).

در شعر ابتهاج، حسرت و افسوس شاعر به دلیل شکست آرمان‌های آزادی‌خواهانه و سرخوردگی مبارزان در جریان مبارزه با حکومت وقت، با زبان رمزی و با استعاره جنگل بیان می‌شود و همراه با جنگل، از درد شکست و نامرادی می‌نالند:

«امشب همه غم‌های عالم را خبر کن / بنشین و با من گریه سر کن / گریه سر کن! / ای جنگل، ای انبوه اندوهان دیرین! / ای چون دل من، ای خموش گریه‌آگین! ... / ای جنگل، ای حیف! / همسایه شب‌های تلخ نامرادی! / در آستان سبز فروردین، دریغا/ آن غنچه‌های سرخ را بر باد دادی! ...» (همان: ۱۵۸).

دریغ و افسوس سایه بر بی‌حاصلی و عبث بودن تلاش‌ها و دلمردگی مبارزان انقلابی که مرگ یاران خود را با چشم خویش می‌دیدند، در سروده «هفتمین اختر»، به تلخی بیان شده است:

«ای دریغا چه گلی ریخت به خاک! / چه بهاری پژمرد! / چه دلی رفت به باد! / چه چراغی افسرد! / آخر این صبحدم خون‌آلود/ آمد آن خنجر بیداد فرود/ شش ستاره به زمین درغلتید/ شش دل شیر فروماند از کار/ شش صدا شد خاموش ... / بانگ خون در دل ریشم برخاست/ پر شدم از فریاد/ هفتمین اختر این صبح سیاه/ دل من بود که بر خاک افتاد ...» (همان: ۱۴۸).

غم از دست دادن فرزند نیز داغ گرانی بر سینه سایه می‌گذارد و تمام امید و آرزوهای شاعر را بر باد می‌دهد و با شکوه از روزگار، از پوچی زندگی خود می‌گوید:

«زهی پسند کماندار فتنه کز بن تیر/ نگاه کرد و دو چشم مرا نشانه گرفت/ امید عافیتم بود روزگار نخواست/ قرار عیش و امان داشتم، زمانه گرفت/ چو دود بی‌سر و سامان شدم که برق بلا/ به خرم‌من زد و آتش به آشیانه گرفت» (همان، ۱۳۷۱: ۲۱۴).

سایه، با مرگ فرزند، آرزوهای خود را بر باد رفته می‌بیند و رؤیاهایی که تا قبل از مرگ فرزندش در سر می‌پروراند، با مصیبت از دست دادن او تبدیل به سراب می‌شود:

«آن آرزوهای گمشده، بی‌نام و بی‌نشان/ در دورگاه دیده من جلوه می‌نمود/ در وادی خیال مرا مست می‌دواند/ از دور می‌فریفت دل تشنه مرا/ چون بحر موج می‌زد و آنگاه که پیش رفتم با شور و التهاب/ دیدم سراب بود» (همان، ۱۳۷۹: ۱۲).

## ۲.۳.۲. درد و رنج

ابتهاج، با انتقاد از اوضاع نابسامان جامعه آن روز و افزایش ظلم و بی‌عدالتی، برای تحقق انقلاب در ساختار سیاسی و اجتماعی استبداد زده ایرانی می‌کوشید و در این راه، به علت بی‌نتیجه ماندن صدایش، دچار خشم و یأس می‌شد. او در سروده «آزادی»، از تلخی روزگار استبداد و رنج خود و مردمان سرزمینش در نبود آزادی سخن می‌گوید:

«ای / شادی / آزادی / ای شادی آزادی / روزی که تو بازایی / با این دل غم‌پرورد / من با تو چه خواهم کرد؟ / غم‌هامان سنگین است / دل‌هامان خونین است / از سر تا پامان خون می‌بارد / ما سر تا پا زخمی / ما سر تا پا خونین / ما سر تا پا دردیم /

ما این دل عاشق را در راه تو آماج بلا کردیم / وقتی که زبان از لب می ترسید / وقتی که قلم از کاغذ شک داشت / و حتی حافظه از / وحشت در خواب سخن گفتن می آشفته / ما نام تو را در دل چون نقشی بر یاقوت / می کندیم / آزادی، آزادی، آزادی / آن شب‌ها، آن شب‌ها، آن شب‌ها / آن شب‌های ظلمت و وحشت‌زا / آن شب‌های کابوس / آن شب‌های بیداد / آن شب‌های ایمان / آن شب‌های فریاد / در کوچه تو را جستیم / بر بام تو را خواندیم / ای آزادی بنگر آزادی / این فرش که در پای تو گسترده است / از خون است / این حلقه گل خون است / گل خون است / ای آزادی / از ره خون می‌آیی اما / می‌آیی و من در دل می‌لرزم / این چیست که در دست تو پنهان است؟ / این چیست که در پای تو پیچیده است؟ / ای آزادی آیا با زنجیر / می‌آیی؟» (همان، ۱۳۸۵: ۴۲).

ابتهاج در شعری که برای «ناظم حکمت»، شاعر آزاده ترک، سروده است، از تیرگی استبداد و خفقان موجود در جامعه می‌گوید. «چراغ» نماد ناظم حکمت و هر مبارز راه آزادی است که برای پایان دادن به شب تاریک استبداد تلاش می‌کند، «جغدها، خوک‌ها و خفاش‌ها» نمادی است برای سران حکومت‌های استبدادی است که به دلیل شومی و سیاهی درونی‌شان، با هر گونه نور و روشنی مقابله می‌کنند و توانایی تحمل روز و نور خورشید آزادی را ندارند و بی‌رحمانه آزادی خواهان را به خاک و خون می‌کشند:

«مثل یک بوسه گرم / مثل یک غنچه سرخ / مثل یک پرچم خونین ظفر / دل افروخته‌ام را به تو می‌بخشم، ناظم حکمت! / و نه تنها دل من / همه جا خانه توست / دل هر کودک و زن / دل هر مرد / دل هر که شناخت / بشری نغمه امید تو را / که در آن هر شب و روز / زندگی رنگ دگر، طرح دگر می‌گیرد / زندگی، زندگی، / اما نه بدین گونه که هست / نه بدین گونه تباه / نه بدین گونه پلید / نه بدین گونه که اکنون به دیار من و توست / به دیاری که فرو می‌شکنند / شب چراغی چو تو گیتی افروز / وز سپهر وطنش می‌رانند / اختری چون تو پیام آور روز / ... / جغدها در شب تب‌زده میهن ما / می‌فشانند به خاک / هر کجا هست چراغی تابان / و گل و غنچه باغ ما را / به ستم می‌ریزند / زیر پای خوکان / و به کام خفاش / پرده می‌آویزند / پیش هر اختر پاک / که به جان می‌سوزد ...» (همان: ۴۰).

واژه درد و رنج و واژگان مترادف با آن در شعر سایه، فراوان مشاهده می‌شود:

چه پیش آمد؟ کجا شد بانگ بلبل؟      چه دردست این؟ چه دردست این؟ چه دردست؟

(همان، ۱۳۳۴: ۱۲۴)

### ۳.۳.۲. یأس و ناامیدی

ابتهاج از سکون و خفقان موجود در جامعه و عدم اعتراض مردم به وضع موجود شکایت دارد. در شعر «سرای بی‌کسی» که به جامعه زمان شاعر اشاره دارد، شاعر مردم را به شب‌گرفتگانی مانند می‌کند که به تاریکی غفلت و بی‌خبری خود، خو گرفته‌اند و هیچ یک از آنها تلاشی برای روشن کردن چراغ‌های از خود نشان نمی‌دهد و در کوچه‌سار شب استبداد و خفقان پهلوی، سحر و طلوع خورشید آزادی را فرا نمی‌خواند و شاعر ناچار امید واهی به غبار بی‌سوار می‌بندد که شاید نجات دهنده‌ای سر برسد، ولی امید او به یأس می‌انجامد و شب استبداد، همچنان بدون سپیده‌دم ادامه می‌یابد:

سایه در سروده زیر باز هم از یأس و ناامیدی خود خبر می‌دهد:

درین سرای بی‌کسی، کسی به در نمی‌زند      به دشت پر ملال ما پرنده پر نمی‌زند

یکی ز شب‌گرفتگان چراغ بر نمی‌کند      کسی به کوچه‌سار شب در سحر نمی‌زند



نشسته‌ام در انتظار این غبار بی سوار دروغ کز چنین شبی سپیده سر نمی‌زند  
(همان، ۱۳۸۵: ۷۹)

من چه گویم که کسی را به سخن حاجت نیست خفتگان را به سحرخوانی من حاجت نیست  
این شب آویختگان را چه ثمر مژده صبح مرده را عربده خواب شکن حاجت نیست  
ای صبا مگذر از این جا، که در این دوزخ روح خاک ما را به گل و سرو و چمن حاجت نیست  
(همان، ۱۳۷۸: ۷۸)

واژه‌های «شب گرفتگان» و «شب آویختگان» در این دو نمونه شعری با کارکرد واژه «شب» که در خوانش سیاسی اشعار ابتهاج به استبداد و خفقان عصر پهلوی اشاره دارد، به مردمانی اطلاق می‌شود که در دام استبداد اسیر هستند و خود را با شرایط نابسامان سازگار کرده و به ظلم و ستم تن داده‌اند؛ ابتهاج از این گونه مردمان، رنجیده خاطر است و امیدی به بهبود اوضاع جامعه ندارد.

ابتهاج در سروده «ارغوان»، جامعه بسته و فضای خفقان‌آلود آن را به زندانی مانند می‌کند که در آن هوا هم زندانی است و یأس و ناامیدی بیداد می‌کند. کاربرد واژگان با بار معنایی منفی؛ مانند: «رنجور»، «ظلمانی»، «زندانی»، «دیوار»، «سیاه»، «بسته»، «سخت» و ... و استفاده از افعال سلبی؛ مانند: «نیست» در جملاتی با واژگان مثبت، از نهایت ناامیدی و دلمردگی شاعر خبر می‌دهد:

«کورسویی ز چراغی رنجور / قصه‌پرداز شب ظلمانی است / نفسم می‌گیرد / که هوا هم اینجا زندانی است ... آسمانی به سرم نیست / از بهاران خبرم نیست / آنچه می‌بینم دیوار است / آه، این سخت سیاه / آن چنان نزدیک است / که چو برمی‌کشم از سینه نفس / نفسم را برمی‌گرداند / ره چنان بسته که پرواز نگه / در همین یک قدمی می‌ماند» (همان، ۱۳۸۵: ۱۷۶)

#### ۴.۳.۲. انزوا و تنهایی

مفهوم غم و تنهایی در شعر سایه، بسامد بالایی دارد و شاعر در اغلب اشعار خود به تنهایی و اندوهی که زندگی او را فرا گرفته اشاره می‌کند و با بهره‌گیری از عناصر طبیعت، همدردی و همدلی طبیعت را با خود نشان می‌دهد که بر تنهایی و غربت او می‌گریزد:

«شب فرو می‌افتاد / به درون آمدم و پنجره را بستم / باد با شاخه درآمیخته بود / من در این خانه تنها، تنها / غم عالم به دلم ریخته بود / ناگهان حس کردم: / که کسی / آن جا، بیرون، در باغ / در پس پنجره‌ام / می‌گرید ... / صبحگاهان، / شبم می‌چکد / از گل سبب» (همان، ۱۳۶۰: ۵۸)

سایه در اشعار خود با به کاربردن نمادین عناصر طبیعت، همبستگی و دلبستگی میان مردم جامعه خود را به تصویر می‌کشد؛ اما این همبستگی، در جریان وقایع سیاسی و اجتماعی دوره معاصر، رنگ می‌بازد و تبدیل به انزوا و تنهایی می‌شود:

«جنگلی بودیم / شاخه در شاخه / ریشه در ریشه، همه پیوند / وینک انبوه درختانی تنهاییم ...» (همان: ۵۹).

ابتهاج با توصیف تنهایی مرجان در قعر دریای نیلگون و ظلمت بی‌پایان آن، زندگی غم‌آلود و ملال‌انگیز او را به تصویر می‌کشد. یوسفی درباره نماد «مرجان» در شعر سایه معتقد است: «هیچ شاعری در زبان فارسی مرجان را این گونه به تصویر نیاورده و درباره آن چنین نیندیشیده است ... پایان یافتن همه مصراع‌ها به جز یکی به هجاهای بلند و حتی هجاهای معادل سه هجای کوتاه، سبب می‌شود آهنگ هر مصراع به آرام و سکون بینجامد که با حالت انزوا و تنهایی و غم‌زدگی مرجان، کمال تناسب را دارد» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۵۰۱).

مرجان، در شعر سایه، در گود شب‌گرفته دریای نیلگون که همچون گور سهمناک است، غریبانه ناله می‌کند:

«سنگی است زیر آب / در گود شب گرفته دریای نیلگون / تنها نشسته در آن گور سهمناک / خاموش مانده در دل آن سرای سکون / او با سکوت خویش از یاد رفته‌ای است در آن دخمه سیاه / هرگز بر او نتافته خورشید نیمروز / هرگز بر او نتافته مهتاب شامگاه / بسیار شب که ناله برآورد و کس نبود / کان ناله بشنود / بسیار شب که اشک برافشانند و یاه گشت / در گرد آن کبود / سنگی است زیر آب، ولی آن شکسته سنگ / زنده است، می‌تپد به امیدی در آن نهفت / دل بود، اگر به سینه دلداری می‌نشست / گل بود اگر به سایه خورشید می‌شکفت» (ابتهاج، ۱۳۷۴: ۷۳).

غم عشق و هجران یار و تنهایی دردناک دوران جوانی شاعر نیز در اشعار نخستین او، فراوان تکرار می‌شود و سایه در سروده‌هایش، دائماً از غم فراق یار ناله سر می‌دهد:

«اینک من و توایم دو تنهای بی‌نصیب / هر یک جدا گرفته ره سرنوشت خویش / سرگشته در کشاکش طوفان روزگار / گم کرده همچو آدم و حوا بهشت خویش!» (همان، ۱۳۹۰: ۹۱).

فعالیت‌های سیاسی سایه و نسبت دادن او به حزب توده، موجب دستگیری و زندانی شدن او می‌شود و تعدادی از اشعار او که مربوط به دوران حبس او و در نوع حبسیه است، به شرح روزگار تنهایی و غربت در کنج زندان اشاره دارد:

غروب و گوشه زندان و بانگ غریب      بنال سایه که هنگام شعر غمناک است  
(همان، ۱۳۸۷: ۱۵۵)

### ۵.۳.۲. مرگ‌اندیشی و خودکشی

در اشعار ابتهاج، سخن از مرگ و مرگ‌اندیشی همچون دیگر شاعران رمانتیسم قابل مشاهده است؛ اما اندیشیدن به مرگ در معنای گرایش به خودکشی و احساس یأس و پوچی تنها در اشعار نخستین سایه و به‌ویژه در مجموعه «نخستین نغمه‌ها» که تحت تأثیر عواطف و احساسات شخصی و زودگذر جوانی و تقلید از دیگران بوده، وجود دارد. نهایت مرگ‌اندیشی و مرگ‌طلبی ابتهاج به مفهوم منفی آن، آن جاست که از مرگ درخواست می‌کند برای رهایی از رنج و سختی این محنت‌آشیان او را با خود ببرد:

ای مرگ بیا ز جان خلاصم کن      یک باره از این جهان خلاصم کن  
برگیر و مرا به آسمان‌ها ببر      زین لانه و آشیانه خلاصم کن  
(همان، ۱۳۷۰: ۴۴)

برخلاف دوره اول شاعری او که مرگ‌طلبی را برای فرار از رنج زندگی و شکست در زندگی به کار می‌برده است، در دوره دوم شاعری، سایه دیدی مثبت و شجاعانه و شهادت‌طلبانه نسبت به مرگ می‌یابد و مرگ در راه ارزش‌ها و آرمان‌ها را بالاترین شجاعت می‌داند:

«آه اگر باید / زندگانی را به خون خویش رنگ آرزو بخشید / و به خون خویش، نقش صورت دلخواه زد بر پرده امید / من به جان و دل پذیرا می‌شوم این مرگ خونین را» (همان: ۵۶).

و:

«آری / از مرگ هراسی نیست / مرگ در میدان این آرزوی هر مرد است / من دلم از دشمن کام شدن می‌سوزد / مرگ با دشنه دست / دوستان! این درد است / نه هراسی نیست / پیش ما ساده‌ترین مسئله‌ای مرگ است / مرگ ما سهل‌تر از کندن یک برگ است / من به این باغ می‌اندیشم / که یکی پشت درش با تبری کمین کرده است / دوستان گوش کنید / مرگ من مرگ شماست / مگذارید شما را بکشند / مگذارید که من بار دگر / در شما کشته شوم» (همان، ۱۳۸۵: ۷۱).

سایه، روحیه مبارزان انقلابی را در رویایی با مرگ بسیار عاشقانه و داوطلبانه توصیف می‌کند و لبخند آن‌ها را به هنگام استقبال از مرگ ستایش می‌کند:

«و هنگامی که یاران/ با سرود زندگی بر لب/ به سوی مرگ می‌رفتند/ امیدی آشنا می‌زد چو گل در چشمشان لبخند/ به شوق زندگی آواز می‌خواندند/ و تا پایان راه روشن خود باوفا ماندند» (همان: ۱۴۵).

### ۳. نتیجه‌گیری

«شعر سیاه» بر پایه نگاه منفی و ناامیدانه شاعران نسبت به زندگی و تحت تأثیر مسائل مختلف فردی، اجتماعی و سیاسی و نیز چگونگی برخورد شاعر با پیشامدهای دوره معاصر شکل گرفته است. در این نوع شعر، شاعر به بیان احساسات و عواطف خود نسبت به رویدادهای فردی و اجتماعی می‌پردازد. در این نوع شعر، احساسات و عواطف منفی همچون: تنهایی و غربت، درد و رنج، پوچی و بی‌هدفی، یأس و ناامیدی و مرگ نشان داده می‌شود. این نوع ادبی که در دوره معاصر در ادبیات غرب پدید آمد و به عنوان زیرمجموعه‌ای از ادبیات معناپخته شناخته می‌شود، بر شعر و ادبیات معاصر ایران نیز تأثیر گذاشت و اغلب شاعران معاصر ایرانی متأثر از اوضاع نابسامان و آشفته سیاسی و اجتماعی جامعه معاصر خود، دچار روحیه یأس و دلمردگی شده و به بازتاب احساس و عواطف درونی خود در قالب اشعارشان پرداختند. هوشنگ ابتهاج نمونه بارزی از شاعران متعهد معاصر ایران است که علاوه بر وجود مصیبت‌هایی در زندگی فردی خود، با پرداختن به مسائل اجتماعی و سیاسی روزگار خود، به بیان مؤلفه‌های شعر سیاه در اشعار خود گرایش می‌یابد و در شعر او مؤلفه‌هایی همچون: پوچی و بی‌هدفی، درد و رنج، انزوا و تنهایی، ناامیدی و مرگ‌اندیشی مشاهده گردید. البته، مرگ‌اندیشی در شعر ابتهاج در طی دوره اول (فردی) و دوره دوم (اجتماعی)، متفاوت است و شاعر در نخستین شعرهای خود بر اساس نگاه فردی و غم هجران یار، خواهان مرگ زودتر از موعد است تا او را از رنج زندگی برهاند؛ اما در دوره دوم و در کشاکش مبارزه با حکومت استبداد، مرگ در میدان جنگ و مردن چون مردان را بالاترین شجاعت می‌داند.

### منابع

- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۳۴). زمین. تهران: نیل.
- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۶۰). یادگار خون سرور. تهران: مروارید.
- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۷۰). نخستین نغمه‌ها. تهران: نیل.
- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۷۴). آینه در آینه (برگزیده شعر). گردآوری محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: چشمه.
- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۷۹). سراب. تهران: زمستان.
- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۸۵). تاسیان. تهران: کارنامه.
- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۸۷). سیاه مشق. تهران: کارنامه.
- اسماعیلی‌نیا، فاطمه؛ سلطانی، حسن؛ اسدی، علیرضا (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی عوامل شعر سیاه در اشعار سیمین بهبهانی و نازک‌الملائیکه. *مطالعات تطبیقی فارسی و عربی*. ۲ (۳)، ۳۶-۹.
- انوشه، حسن (۱۳۸۱). *دانشنامه ادب فارسی* ۲. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- براهنی، رضا (۱۳۸۰). *طلا در مس (در شعر و شاعری)*. تهران: زریاب.
- رستگارفسایبی، منصور (۱۳۷۲). *انواع شعر فارسی*. شیراز: نوید شیراز.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۳۲). ادبیات سیاه در اروپا و آمریکا. *مجله یغما*. ۵۹، ۶۷-۶۴.

- شاهین دژی، شهریار (۱۳۸۸). شهریار شهر سنگستان: نقد و تحلیل و گزیده اشعار مهدی اخوان ثالث. تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۹). ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت). تهران: سخن.
- شمس لنگرودی، محمد (۱۳۷۳). تاریخ تحلیلی شعر نو. ۴ جلد. تهران: مرکز.
- شیری، قهرمان؛ محمدی، مینو؛ نظری، نجمه (۱۳۹۱). بررسی تحلیلی رمانتیسیم سیاه در سروده‌های نصرت رحمانی. نشریه پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ۱۰ (۲۷)، ۷۱-۹۷.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴). صادق هدایت و مرگ نویسنده. تهران: مرکز.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۵). گفتارهایی درباره انقلاب مشروطیت و هویت ملی. تهران: تمدن ایرانی.

## References

- Anousheh, H. (2002). *Persian Literature Encyclopedia 2*. Tehran: Printing and Publishing Organization.
- Baraheni, R. (2010). *Gold in Copper (In Poetry and Poetry)*. Tehran: Zaryab .
- Ebtahaj, H. (1955). *Zamin*. Tehran: Nil.
- Elbtahaj, H. (1991). *The First Songs*. Tehran: Nile.
- Ebtahaj, H. (1995). *Mirror in Mirror (Selected Poems)*. Mohammadreza Shafiei (Comm). 5<sup>th</sup> Edition. Tehran: Cheshmeh.
- Ebtahaj, H. (1981). *Memory of Cypress Blood*. Tehran: Morvarid .
- Ebtahaj, H. (2000). *Sarab*. Tehran: Zamin .
- Ebtahaj, H. (2005). *Tasian*. Tehran: Karnameh .
- Ebtahaj, H. (2008). *Siah Mashkh*. Tehran: Karnameh .
- Guderzi, H. (2016). *Speeches About the Constitutional Revolution and National Identity*. Tehran: Iranian Civilization.
- Ismailinia, F.; Soltani, H. & Asadi, A. (2016). Comparative study of elements of black poetry in the poems of Simin Behbahani and Nazoq-al-Malaika. *Comparative Persian and Arabic Studies*. 2 (3), 9-36.
- Katouzian, M. (1995). *Sadegh Hedayat and the Author's Death*. Tehran: Center.
- Rastgar Fasai, M. (1993). *Types of Persian Poetry*. Shiraz: Navid of Shiraz .
- Shafiei-Kadkani, M. (1980). *Periods of Persian Poetry (From Constitutionalism to the Fall of the Monarchy)*. Tehran: Sokhan.
- Shahin-Dezhi, Sh. (2008). *Shahryar Shahr Sangestan: Criticism and Analysis of Selected Poems of Mahdi Akhavan Sales*. Tehran: Sokhan .
- Shams Langroudi, M. (1994). *Analytical History of Blank Poetry*. 4 Vol. Tehran: Center.
- Shiri, Gh.; Mohammadi, M. & Nazari, N. (2002). Analytical study of black romanticism in Nosrat Rahmani's poems. *Journal of Persian Language and Literature Research*. 10 (27), 71-97.
- Zarinkoob, A. (1953). Black literature in Europe and America. *Yaghma Magazine*. 59, 64-67.

## نحوه ارجاع به مقاله:

قمرزاده، مهناز (۱۴۰۳). بررسی شاخصه‌های «شعر سیاه» در اشعار هوشنگ ابتهاج. فصلنامه مطالعات زبان و ادبیات غنایی. ۱۴ (۵۰)، ۷۱-۶۰.

Doi: 10.71594/lyriclit.2024.979922

## Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Geography and Environmental Studies. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.

